

من ساز زدم ...

گفتوگو؛ اصغر ندیری
عکاس؛ علیرضا رحمانی

گفتوگو با رضا گودرزی، مدیر دبستان شهید مدنی در شهرک گلستان رباط کریم

آموزش و پرورش را دارم.

• محل خدمت شما کجاست؟

– محل خدمت من شهرک گلستان یا همان سلطان آباد سابق است که از توابع آموزش و پرورش شهرستان های تهران محسوب می شود و در عین حال منطقه ای غیر برخوردار هم است. با کمال افتخار می گویم، تمام دوران تدریسم را در این منطقه گذرانده ام و از سال ۱۳۵۵ هم در همین حوالی ساکن هستم.

• و اما از سابقه ی هنری تان بگویید؛ یعنی بازی در فیلم ساز دهنی. چه طور شد در ساز دهنی بازی کردید؟

– خانواده ی پدری من اکثراً در کار سینما و تلویزیون هستند. به واسطه ی آشنایی پدرم با کار هنری و کارگردانان فیلم ها، آقای امیر نادری مرا برای ایفای نقش در این فیلم انتخاب کرد. سال ۱۳۵۲ بود و از آن جایی که بچه ی شر و شوری بودم و به آب تنی علاقه ی خاصی داشتم، تصادفاً کارگردان در حال شنا مرا دید و به خاطر فیزیک خاص بدنی، تشخیص داد مناسب این نقش، امیرو، هستم.

وقتی فهمیدیم بازیگر کودک نقش اصلی فیلم ماندگار سینمای ایران «ساز دهنی»، که در سال های آغازین دهه ی پنجاه دوازده ساله بود، اکنون یک فرهنگی است، به صنف خودمان آفرین گفتیم. چرا؟! چون توانسته ایم رضا یا مسعود گودرزی، همان «امیرو»ی گوشت آلود مشهور ساز دهنی را در محیط کلاس و مدرسه، آن هم در یکی از مناطق غیر برخوردار حفظ کنیم و از توان او در این بخش بهره مند شویم. راستش پخش مجدد این فیلم از برنامه ی صد فیلم شبکه ی سوم سیما ما را بر آن داشت که ...

بهتر است گفتوگورا بخوانید تا ببینید «امیرو»ی دوست داشتنی ما دوباره برگشته است، اما نه برای فرونشاندن حسرت خود در زدن «ساز دهنی»، بلکه در تلاشی ستودنی برای تعلیم و تربیت فرزندان ایران زمین.

• آقای گودرزی! شما الان چند سال دارید؟

۴۷ سال.

• تحصیلات و سابقه ی شغلی شما چه قدر است؟

– لیسانس کودکان استثنایی هستم و ۲۵ سال سابقه ی فعالیت در



با «امیرو»ی «ساز دهنی»، سال‌های کودکی بسیاری از ما افراد میان‌سال سپری شده است. اکنون در سی و پنجمین سال ساخت فیلم ساز دهنی، امیرو ۳ فرزند دارد؛ ۲ دختر ۲۱ و ۱۶ ساله و یک پسر ۱۶ ساله.

• **قبل یا بعد از ساز دهنی، در فیلم دیگری بازی داشتید؟**
- قبل از آن در فیلم «گروگان» بازی کردم که نقش مهمی نداشتم. حتی برای دیدنش به سینما هم نرفتم. بعد هم فقط در دو مجموعه بازی کردم و دیگر ادامه ندادم.

• **چرا ادامه ندادید؟**
- در حقیقت از محیط سینمای آن زمان خوشم نیامد.

• **چه طور شد به آموزش و پرورش کشیده شدید؟**
- خب جوان بودم و خواستار اثرگذاری. در این منطقه هم اعلام شد که معلم می‌خواهند. من هم آمدم و به خواست خدا راهی نورانی در پیش پایم گشوده شد. حالا هم از کارم راضی هستم.

• **آیا پیشنهادهایی برای بازگشت به سینما یا صحنه داشتید؟**
- بله. اما چون به کارم علاقه‌مند بودم، همه‌ی آن‌ها را رد کردم تا این‌جا بمانم و خدمت کنم. این منطقه چشم انتظار کار زیاد و آبادانی است. حتی دوستانم که در جاهای دیگر، مشاغل به ظاهر عالی‌تری دارند، گفتند بیا با ما کار کن، اما من به خاطر عشق و علاقه به فرزندان میهن و احساس وظیفه‌ای که دارم، همین‌جا ماندم.

• **اگر الان پیشنهادی برای بازی در فیلم یا سریالی داشته باشید، چه می‌کنید؟**
- اگر برای بچه‌ها، به خصوص بچه‌های این‌جا باشد، قبول می‌کنم. هر کس عقیده‌ای دارد، ولی برای من زندگی و هنر، فقط در بودن با این بچه‌ها معنا می‌دهد.

• **وقتی فیلم ساز دهنی را بازی می‌کردید، چه حسی داشتید؟**

- کار آسانی نبود. ۱۲ سال داشتم و در تابستان بندرعباس، سه ماه جلوی دوربین بودم. گاهی خسته می‌شدم، اما با درک بالا و روان‌شناسانه‌ی کارگردان، تشویق شدم تا کار را به آخر برسانم.

• **اکنون که مدیر دبستان هستید، چه حسی دارید؟**
- سعی می‌کنم کارم را به بهترین وجه انجام دهم و از این موضوع حس خوبی به من دست می‌دهد. البته دوست ندارم به من مدیر بگویند. این عنوان‌ها باعث می‌شود آدم بیشتر دنبال زرق و برق و حاشیه باشد، تا اصل موضوع.

• **آیا فکر می‌کنید مدیریت یک آموزشگاه و یا تدریس یک آموزگار در کلاس درس، با بازیگری و ایفای نقش تشابهات و یا تفاوت‌هایی داشته باشد؟**
- تشابه زیاد دارد. مثلاً دانش‌آموزی

خلاف قوانین مدرسه کاری انجام داده است. وقتی او را به دفتر مدرسه می‌آورند، خودم را جای او می‌گذارم تا درکش کنم. یا در برابر موقعیت و



گودرزی

متولد تهران

است. امیر

نادری کارگردان

فیلم، برای این که او را

سیاه سوخته کند و لهجه‌ی

جنوبی برایش دست و پا کند، زحمت

زیادی کشیده بود. امیرو می‌گوید: نادری، برای این که من و مهدی جوادی (عبدالله سازدهنی) را سیاه کند، نزدیک ۴۰ روز ما را داخل حنا خواباند. بعد که دید نمی‌شود، یک بشکه‌ی ۲۰۰ لیتری آورد و پر از چای کرد. یک چند روزی هم رفتیم داخل بشکه‌ی چای، ولی باز هم نشد. بعد به بدنمان روغن زیتون زدیم و رفتیم زیر آفتاب تا حسایی بسوزیم.



توی یک خیابان طول و دراز و شلوغ، دنبال مدرسه‌ی «شهید مدنی» می‌گشتیم. از هر کسی می‌پرسیدیم، می‌گفت: «آن جلو». جلوتر که آمدیم، ازدحام مادران را دیدیم و حدس زدیم که مدرسه همان جاست.

در آن سرو و صدا دیگر کسی صدای ما را نمی‌شنید. به خانم مسنی که جلوی در نشسته بود، گفتیم: «آقای مدیر را می‌خواهیم» و او با چهره‌ای بشاش به سوی دفتر مدرسه اشاره کرد.

وارد اتاق که شدیم، با استقبال مدیر و معاون مدرسه روبه‌رو شدیم. بعد

از معرفی خود، برای دقایقی با معاون خوش‌برخورد مدرسه، آقای بهرام نورخیریان، تنها ماندیم و او خیلی ساده و دوستانه شروع به صحبت کرد: «آقای مدیر از اول خاک این مدرسه را خورده است. آن اوایل، مدرسه حتی چهار نوبته بود. آقای گودرزی آستین‌ها را بالا زد و خودش کلاس‌ها را دیوارکشی کرد تا از یک کلاس، دو کلاس بسازد.»

معاون آن قدر بی‌غل و غش حرف می‌زد که حیفمان آمد، حرف‌هایش را قطع کنیم. او می‌گفت: «آقای گودرزی کار را برای فردا ننگه نمی‌دارد. مثلاً اگر مسابقه‌ای ترتیب دهد، همان لحظه هم جایزه‌اش را می‌دهد. کینه‌ای از کسی به دل نمی‌گیرد. به نظرم او واقعاً هنرمند است تا آن‌جا که وقتی از جبهه رفتن او می‌پرسیم، فقط می‌گوید: معامله‌ای بود که با خدا کردم.»

کودکان پیشدبستانی آموزشگاه شهید مدنی



نمی‌توانند مدرسه را اداره کنند. مدرسه‌ی ما با احتساب پیش‌دستانی‌ها، ۵۷۰ دانش‌آموز دارد. برای کنترل و شناخت این جامعه‌ی کوچک، باید وارد کلاس شد.

• آیا خطرهای از سال‌های تدریس دارید؟

– سال اول شروع به کار را به یاد می‌آورم که آموزش ندیده، ابلاغ مدرسه‌ای در روستای «اورین» را به نامم صادر کردند. مدرسه در یک مسجد دایر بود. جای محرومی که من باید برای سه پایه‌ی دوم، سوم و چهارم تدریس می‌کردم. وقتی اولین بار داخل کلاس شدم، بیش از ده دقیقه مبهوت بودم که چه کنم و چه بگویم! به همین صورت گذشت تا این که دانش‌آموزی خوش صحبت از پایه‌ی چهارم به نام ولی، اجازه گرفت و گفت: «آقا! همه جا باید با سلام شروع کنیم» گویا می‌دانست من چه می‌خواهم. من هم با تبسم، سلام گفتم و درس را آغاز کردم. سلام، به ویژه سلام گرم آموزگار، کلید گشایش هر ارتباطی است.

شخصیتی که در برابرم قرار دارد، حسی می‌گیرم که مناسب باشد؛ مثلاً صحبت می‌کنم یا چیزی نمی‌گویم و یا ممکن است عصبانی شوم و یا حتی بگو بخند هم بکنم. اما تفاوت نیز دارد. من فکر می‌کنم کار آموزگاران و مدیران مدرسه‌ها، سخت‌تر از کار روی صحنه‌ی نمایش باشد.

• آیا تدریس هم دارید؟

– بله. برای پایه‌های چهارم تدریس دارم؛ از جمله هنر؛ چون خط و نقاشی من خوب است. بعضی درس‌ها را هم با همکاری دانش‌آموزان به صورت نمایش خلاق اجرا می‌کنیم.

• آیا لازم است هر مدیر، ساعاتی را تدریس کند؟

– حتماً لازم است. اگر خود را در این جریان وارد نکنیم، با فرایند تعلیم و تربیت بیگانه خواهیم بود. باید وارد کلاس شد تا با مشکلات و مسائل آن و نیز سختی کار آموزگاران آشنا شد. آن‌هایی که با کلاس غریبه‌اند،